



# ساختار التفات و جنبه‌های هنری - معنایی آن در قرآن (پژوهشی در سطح صیغه‌های ضمائر)

(تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۷ - تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۱۰)

رضا امانی\*  
ام البنین فرهادی\*\*

## چکیده:

ساختار التفات، یکی از پر بسامدترین ساختارهای بیانی قرآن است که دارای گونه‌های مختلفی چون تصرف در زمان افعال (به کارگیری زمان حال به جای زمان گذشته یا بالعکس و...)، تغییر رویکرد ضمائر و افعال (از غایب به مخاطب یا بالعکس و...) و کاربرد اسم به جای ضمیر یا بالعکس، می‌باشد.

در پژوهش حاضر، ضمن نگاهی گذرا به مفهوم و کارکرد فن التفات و انواع آن، به تحلیل جنبه‌های هنری و معنایی این صنعت در سطح صیغه‌های ضمائر (غایب به مخاطب، غایب به متکلم، متکلم به مخاطب، متکلم به غایب و مخاطب به غایب) در نمونه‌های قرآنی آن پرداخته شده است.

شناخت دامنه هر یک از انواع التفات - از جمله در سطح ضمائر - ما را در درک ماهیت و کارکرد این صنعت بلاغی و نیز جنبه‌های هنری و معنایی آن در کلام وحی یاری خواهد رساند. در نهایت اینکه بررسی نمونه‌های التفات در قرآن، بیانگر این مطلب است که این الگوی زبانی علاوه بر کارکرد هنری و زیباشناختی خود، نقش بسیار مهمی در انتقال مقصود گوینده کلام به مخاطبان و میزان تأثیرگذاری و ماندگاری آن دارد.

**واژگان کلیدی:** قرآن کریم، بلاغت، صنعت التفات، معنا، ضمائر

سال اول

شماره اول

پائیز و زمستان

۱۳۹۶

\* استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم - دانشکده علوم و فنون قرآن تهران (نویسنده مسئول) (amani@quran.ac.ir)  
\*\* کارشناس ارشد تفسیر قرآن مجید - دانشکده علوم قرآنی کرمانشاه (omf.samo@gmail.com).

## ۱- مقدمه

پژوهش در زمینه‌ی بلاغت قرآن، می‌تواند به مطالعه و شناخت ابعاد زیباشناختی آن منجر گردد. در این میان، اسلوب التفات از شگفت‌انگیزترین فنون و آرایه‌های ادبی قرآن کریم می‌باشد که از رهگذر آن می‌توان به معانی ثانویه نهفته در تعبیر قرآنی و دلالت‌های هنری آن دست یافت.

در باب اینکه التفات جزء کدام دسته از علوم بلاغی قرار می‌گیرد میان محققان اختلاف نظر وجود دارد. برخی چون «سکاکی» (م ۶۲۶ ق) التفات را گاهی ذیل علم بیان و گاهی در علم بدیع مطرح می‌کنند. برخی از محققان متأخر نیز اغلب آن را از جمله مسائل علم معانی می‌دانند و برخی دیگر به بررسی آن به صورت مستقل از سه علم بیان، معانی و بدیع می‌پردازند. اما آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که التفات نیز همچون دیگر فنون بلاغی در انتقال مفاهیم و جذب مخاطب تأثیر بسزایی دارد. در این پژوهش ضمن پرداختن به چستی مفهوم التفات و جایگاه و کارکرد آن در علم بلاغت و نیز انواع آن، به جنبه‌های هنری-معنایی این صنعت در قرآن پرداخته خواهد شد. در مقاله حاضر تلاش شده است به سؤالات پیش رو پاسخ داده شود؛ اولاً صنعت التفات چه تأثیری در زیبایی کلام و انتقال مفاهیم آیات دارد؟ ثانیاً این تأثیرگذاری و جذابیت کلامی چگونه و به چه سبکی رخ می‌نماید؟ ثالثاً صنعت التفات در قرآن کریم در سطح ضماین به چه صورت‌هایی به کار گرفته شده و نقش آن در بعد هنری-معنایی آیات چگونه می‌باشد؟ به نظر می‌رسد تکنیک التفات که به سبک شنیداری گفتمان قرآن مربوط است، با ارائه صحنه‌هایی چند بعدی که حداقل در یک بعد آن، مخاطب امروز، حاضر در صحنه آن روز است، (جمله مبهم) بر جذابیت و تأثیرگذاری متن می‌افزاید و استقراء نمونه‌های التفات قرآنی در سطح ضماین نشان از به کارگیری پنج صورت (نوع، شکل بهتر است) التفات از ضمیر غایب به مخاطب، غایب به متکلم، متکلم به مخاطب، مخاطب به غایب و ضمیر متکلم به غایب دارد که در این پژوهش به نمونه‌هایی از هر کدام پرداخته شده و جنبه‌های هنری-معنایی آن مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

نخستین پیشنهاد دهنده اصطلاح التفات در علم بلاغت «اصمعی» (م ۲۱۳ ق) بوده است (رحمانی و رادمد، ۱۳۹۱: ۱۴۵). اما نظر مشهور این است که «عبدالله بن معتر» (م ۲۹۶ ق) در کتاب «البدیع» (تألیف سال ۲۷۴ ق)، اولین کسی بوده که التفات را از زیبایی‌های سخن و شعر برشمرده است. اما اسلوب التفات به مفهوم کنونی آن از عصر زمخشری (م ۵۳۸ ق) است که از ابهام و اختلاف نظر در مفهوم خارج شده، و رویکردی نو در تعامل با متن قرآن کریم محسوب می‌گردد (جمله مبهم). اگرچه از دیرباز در برخی کتاب‌های بلاغی و تفسیری به مبحث التفات پرداخته شده، اما تنها در سه دهه اخیر است که کتاب‌ها و مقالات مستقلی در این زمینه به رشته تحریر در آمده است. از جمله می‌توان به کتاب «اسلوب

الاتفات فی البلاغۃ القرآنیة» به قلم «دکتر حسن طبل» و مقالاتی چون «فوائد الاتفات فی المباحث البلاغیة» نوشته «جلیل رشید فالج» اشاره نمود. اما تاکنون اثری که در آن به طور مستقل به شناخت جنبه‌های هنری و معنایی اسلوب التفات در قرآن پرداخته شده باشد، نوشته نشده است. در این پژوهش سعی بر آن است که جنبه‌های هنری و معنایی اسلوب التفات در مقوله‌ی تغییر در صیغه‌های ضمائر، همراه با ارائه شواهدی از آیات قرآن کریم، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا بتوان در سایه آن به جنبه‌های زیباشناختی و معرفتی فراتری از کلام الهی دست یافت.

## ۲- مفهوم التفات و کارکرد هنری - معنایی آن در قرآن

«التفات» در لغت مصدر باب افتعال از ریشه «لَفَتَ» به معنای «صَرَفَ» یعنی روی گردانی به سوی کسی یا چیزی است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸۴/۲) و از «التفات الإنسان من یمینه الی شماله أو من شماله الی یمینه» گرفته شده که به معنای توجه نمودن انسان از طرف راست خود به جانب چپ یا بالعکس است و با یکی از آن دو «از چپ به راست یا از راست به چپ» محقق می‌شود (ابن اثیر، ۱۳۵۸: ۳/۲؛ فیومی، بی تا: ۵۵۵/۲). در اصطلاح علم بلاغت نیز، تغییر اسلوب کلام از خطاب به غیبت یا ... (بقیه مطلب ذکر شود) را التفات گویند (امین شیرازی، بی تا: ۵۶). زمخشری و به تبع او سکاکی، از دو منظر به التفات نگریسته‌اند: اول از منظر تحوّل و تغییر یکی از انواع صیغه‌های ضمائر (تکلم، خطاب و غیبت) به نوعی دیگر از آنها و دیگری از منظر تعبیر به یکی از انواع این ضمائر (تکلم، خطاب و غیبت) در مقامی که کلام، ضمیری غیر از آن ضمیر مذکور را اقتضاء می‌کند به طوری که تکرار یا بازگشت به ضمیر در جمله صورت نمی‌گیرد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱۴/۱؛ سکاکی، بی تا: ۸۷).

بنابراین رأی مشهور فقط در نظر اول خلاصه می‌شود. که در این صورت رابطه میان دیدگاه مشهور و نظر زمخشری و سکاکی، عموم و خصوص مطلق خواهد بود و لزوماً التفات از نگاه سکاکی همان التفات نزد جمهور نیست (خطیب قزوینی، ۱۴۲۵: ۵۸). لذا گفته می‌شود کاربرد صنعت التفات در قرآن با تعریف سکاکی (تعریف عام) انطباق دارد (جوهری، ۱۳۸۸: ۱۹۲).

این ساختار یعنی - التفات - در زبان قرآن به عنوان یکی از ویژگی‌های سبکی آن، کاربرد فراوان دارد. التفات دارای اسرار شکلی و نظامی خارق العاده است که به واسطه تدبّر در آن، فضایی از معانی عالی و ثانی قرآن شناخته می‌شود، که این امر خود می‌تواند دلیلی بر اعجاز بلاغی آن باشد.

برای صنعت التفات که ترفند و شگردی ادبی در راستای انتقال مفاهیم الهی است، فوائد بسیاری در قالب فوائد عام و خاص ذکر شده است؛ هنگامی که گوینده در سخن، از اسلوبی به اسلوب دیگر منتقل می‌شود، سخن او بیشتر بر دل‌ها می‌نشیند و موجب اشتیاق بیشتر

مخاطب می‌گردد. همچنین تازه شدن سخن و آشنایی زدایی، بازگشت از ملال و بیدارسازی فعالانه نسبت به کلام یکنواخت، از دیگر کارکردهای التفات به شمار می‌رود (زرکشی، بی‌تا، ۱۳۱۴: ۳۱۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱۴/۱). همچنین خیال‌انگیزی کلام توسط حلقه‌های مفقوده گفتار در التفات، با زنجیره‌ای از تداعی‌ها و عناصر ذهنی سیال، شناخته می‌شود. زیرا التفات با تغییر زاویه دید در کلام، میزان همدلی‌گوینده یا نویسنده را با شنونده یا خواننده تغییر می‌دهد (فضیلت، ۱۳۸۷: ۲۴۸؛ حرّی، ۱۳۹۰: ۲۵) و همین تغییر در روش، ضمن اظهار ملکات و زیبایی کلام و مقتدر شدن آن، پویایی اندیشه، و حاضر یافتن شنونده خود را در صحنه ترسیم شده، و در نهایت تأثیرپذیری بیشتر را موجب خواهد شد (اندلسی، ۱۴۲۰: ۲۴/۱؛ طیبیان، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

علاوه بر موارد مذکور که غالباً در تمامی انواع التفات قابل مشاهده است، هر آیه‌ای که دارای اسلوب التفات می‌باشد، می‌تواند بنا به ساختار خاص خود و فضایی که مخاطب را در آن قرار می‌دهد اغراض و اهداف دیگری مانند تعظیم شأن ملتفت‌الیه (تغییر از غائب به مخاطب)، تنبیه بر آنچه حق کلام بر آن وارد می‌شود (تغییر از متکلم به مخاطب) و تأکید بر تحقق فعل (جایگزینی ماضی - مضارع) را دنبال نماید (فائز، ۱۳۸۸: ۱۱۴). در ادامه پس از معرفی انواع التفات به بررسی و تحلیل هر یک از این کارکردها (از نوع تغییر در سطح ضمایر) در ارتباط با آیه و معنای هنری آن می‌پردازیم.

### ۳- انواع التفات در قرآن

مطالعه تعاریف متفاوت علمای بلاغت و کارکردهای عام و خاصی که در اسلوب التفات نهفته، حاکی از آن است که در قرآن کریم انواع مختلفی از التفات به کار رفته است. گاه هر یک از این انواع یا یک یا دو نوع از آنها در بین دو یا چند آیه رخ می‌دهد و گاه ممکن است در یک آیه واحد تحقق یابد، که مورد اخیر به عنوان دشوارترین مورد زیبایی‌شناسی آرایه التفات شناخته شده است.

همچنانکه در تعلق «صنعت التفات» به هر کدام از بخشهای متفاوت علم بلاغت (معانی - بیان یا بدیع) میان علمای بلاغت اختلاف نظر وجود دارد، در تقسیم بندی این صنعت نیز، میان ادبا اختلاف نظر هست. بعضی از بلاغیون مانند ابن اثیر، التفات را به سه نوع، تقسیم کرده‌اند: ۱- التفات در برگشت از غیبت به خطاب و از خطاب به غیبت ۲- التفات در برگشت از فعل مستقبل به امر و نیز از فعل ماضی به امر ۳- التفات در خبر دادن از فعل ماضی با مستقبل و از مستقبل به ماضی (ابن اثیر، بی‌تا: ۳/۲).

دکتر قاسم فائز نیز در کتاب خود «علوم البلاغة» التفات را به چهار بخش کلی تقسیم کرده است: ۱- انصراف از صیغه ای به صیغه دیگر ۲- انصراف از یک زمان به زمان دیگر ۳- اخبار از ماضی با مضارع ۴- اخبار از مضارع با ماضی (فائز، ۱۳۸۸: ۱۷۲). وی

التفات را از دیدگاهی دیگر در این کتاب به شش نوع تقسیم نموده است: ۱- انتقال از خطاب مفرد به مثنی ۲- انتقال از خطاب مفرد به جمع ۳- انتقال از مثنی به مفرد ۴- انتقال از مثنی به جمع ۵- انتقال از جمع به مفرد ۶- انتقال از جمع به مثنی.

در دسته بندی دیگر، انواع التفات در قرآن، تحت شش عنوان کلی بیان شده که هر عنوان خود موارد متعددی را شامل می‌شود. البته این شیوه از دسته‌بندی، تقسیم بندی های فوق را نیز در بر می‌گیرد که عبارت است از:

۱- صیغه‌ها (افعال و اسامی)

۲- عدد (مفرد، مثنی، جمع)

۳- ضمائر (غایب، مخاطب و متکلم - اضمار و اظهار - تذكیر و تأنیث)

۴- حروف (تفاوت میان حروف متمائل - حذف و ذکر حروف)

۵- ساختار نحوی

۶- معجم (الفاظ مبهم در معنا) (طبل، ۱۴۳۱: ۶۱).

اما همچنانکه پیش از این اشاره شد، پژوهش حاضر سعی دارد این صنعت و کارکردهای هنری - معنایی آن را در سطح صیغه‌های ضمائر (غایب، مخاطب و متکلم) مورد بررسی قرار دهد و دیگر انواع آن را به پژوهش‌های آتی واگذارد.

#### ۴- تحلیل هنری - معنایی التفات در قرآن (در سطح صیغه‌های ضمائر)

مرسوم ترین نوع التفات در سطح ضمائر اتفاق می‌افتد. در بررسی نمونه‌های التفات در آیات قرآن با پنج نوع تغییر یا انتقال که مختص صیغه‌های ضمائر می‌باشد برخورد می‌کنیم: ۱- التفات از ضمیر غایب به مخاطب ۲- التفات از ضمیر مخاطب به غایب ۳- التفات از ضمیر غایب به متکلم ۴- التفات از ضمیر متکلم به غایب ۵- التفات از ضمیر متکلم به مخاطب.

هریک از این صورت‌های التفات غیر از کارکرد و فواید عامی که دارند، دارای نکته‌ها و ظرایف دقیق هنری می‌باشند، که تأمل در هر یک از شواهد آن می‌تواند پرده‌ای دیگر از اسرار کلام وحی بردارد. برای نیل به این مقصود می‌توان از معانی و کارکردهایی که مفسران و ادب شناسان قدیم و جدید ذکر نموده‌اند بهره جست.

چنانچه که بیان شد، التفات به عنوان اسلوبی گوینده محور، پربسامدترین نوع تغییر در زاویه دید یا دوربین محسوب می‌شود که در انتقال پیام، ساختاری متفاوت از ساختار عادی را دنبال می‌کند. تغییر زاویه دید که تغییر موضوع را به دنبال دارد، در حقیقت در ارتباط با تغییر معارف و ضمائر پدید می‌آید (حری، ۱۳۹۰: ۳۵). بنابراین تغییر این شاخصه از التفات می‌تواند در دوری یا نزدیکی مخاطب به گوینده یا عناصر تصویری آیات و در نهایت میزان همدلی و همراهی و حضور فعال او در صحنه، به نحو شایسته اثرگذار باشد.

#### ۴-۱- التفات از ضمیر غایب به مخاطب

در التفات از ضمیر غایب به مخاطب و بالعکس (از مخاطب به غایب) مثال‌های قابل توجهی در آیات قرآن دیده می‌شود. تغییر ضمایر در اکثر نمونه‌های این نوع به سبب نکوهش، تهدید و گاهی اوقات برای درخواست صورت می‌گیرد (عبدالحمید، بی تا: ۱۵). اولین و بارزترین التفات (ضمیر غایب به مخاطب) در سوره حمد بعد از آیات «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (فاتحه: ۲-۴) از ضمیر اول شخص غایب به اول شخص مخاطب یعنی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (فاتحه: ۵) به چشم می‌خورد که برخلاف مقتضای ظاهر و انتظار شنونده است (امین شیرازی، بی تا: ۵۴). فایده این التفات نکوداشت و اظهار سلطنت و اقتدار خداوند و زمینه ای برای دعا است (اندلسی، ۱۴۲۰: ۴۲/۱).

ذکر صفات خداوند در ابتدا به صیغه غایب، محرکی است جهت آمادگی و حضور قلب بیشتر، چرا که حمد و ثنای پروردگار در غیبت سزاوارتر و صادقانه تر است و دعا در حضور مؤثرتر و مفیدتر. سپس بعد از این که کلام به آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می‌رسد، محرک تدریجی تبدیل به محرک دفعی می‌شود و توجه خواننده را چنان به سوی خداوند جلب می‌کند که گویا او را می‌بیند (همان، ۶۶۶-۶۶۷). از آن جا که ذکر مخاطب نسبت به غایب دلالت واضح تری دارد، بنابراین آن را برای عبادت و بندگی و استعانت به کار می‌گیرد تا از سویی خضوع و تذلل بنده بالا رود و از سویی دیگر انگیزه او جهت ابراز خواسته‌هایش نیرومندتر گردد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱۴/۱؛ طیبیان، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

به باور برخی آیه آخر این سوره نیز از صنعت التفات (از خطاب به غیبت) برخوردار است. عبارت «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» (فاتحه: ۷)، عطف بر جمله ماقبل یعنی «صِرَاطَ الَّذِي نَأْتَعُمَتَ عَلَيْهِمْ» شده است. در این جمله که هنوز فضا، فضای تقرب و لطف و نعمت است، اسلوب خطاب بر قوت خود باقی است. اما همین که از این فضا دور می‌شود و دیدگان به سمت غضب‌شدگان و گمراهان می‌چرخد اسلوب غایب به کار می‌رود تا از این رویکرد عدم بندگی و ناراستی گمراهان و مغضوبان، به همراه دوری و عدم تقرب آنان به خداوند القاء شود (درویش، ۱۴۱۵: ۱۶/۱).

مثال دیگر از انتقال ضمیر غایب به مخاطب در اواخر سوره مریم دیده می‌شود: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا. لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» (مریم: ۸۸-۸۹)؛ (و گفتند: [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده است. واقعا چیز زشتی را [بر زبان] آوردید).

در این آیات ابتدا فعل غایب «قالوا» آمده و در ادامه با فعل «جئتم» به جای (جاؤوا) از صیغه غایب به خطاب چرخش شده است. محققان، معتقدند این چرخش جهت توییح و انکار و رد بر تصور باطل مشرکان صورت گرفته، لذا آنان را بسان مردمان حاضر فرض نموده است (زرکشی، بی تا: ۳۲۳). زیرا این گونه توییح، میزان شدت اهانت و زشتی

نسبت ناروا (صاحب فرزند بودن خدا) را بیشتر می‌رساند (اندلسی، ۱۴۲۰: ۶/۲۱۵؛ فائز، ۱۳۸۸: ۱۱۴) و خواننده که ابتدا از دور شاهد توییخ ایشان بوده (صیغه غایب) اکنون خود به زاویه نزدیکتری به صحنه حضور مجرمان می‌رسد، طوری که از این صحنه توییخ، پیشاپیش عبرت می‌گیرد تا مراقب باشد اسیر این سخنان پوچ و بی اصالت نگردد.

#### ۴-۲- التفات از ضمیر غایب به متکلم

این نوع التفات را می‌توان در آیه شریفه «أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِقَوْمٍ يَعْدِلُونَ» (نمل: ۶۰)؛ (آیا آنچه شریک می‌پندارند بهتر است یا آن کس که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و برای شما آبی از آسمان فرود آورد، پس به وسیله آن، باغ‌هایی بهجت انگیز رویانیدیم. کار شما نبود که درختانش را برویانید. آیا معبودی با خداست؟ نه، بلکه آنان قومی منحرف‌اند) دید.

در این آیه، دو نوع از التفات در سطح ضمائر رخ داده است؛ نوع اول التفات از ضمیر غایب (در افعال «خلق» و «أنزل») به ضمیر متکلم «أَنْبَتْنَا» و نوع دوم التفات از ضمیر مخاطب «لَكُمْ» به ضمیر غایب «بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ» است. هدف از این دو نوع التفات، تأکید اختصاص افعال «خَلَقَ، أَنْزَلَ، أَنْبَتْنَا» به ذات اقدس خداوند و اعلان این پیام است که رویش گیاهان با رنگ‌ها و طعم‌ها و رایحه‌های مختلف به وسیله همین آب، تنها و تنها در انحصار قدرت لایزال خداوند است. در واقع با چنین ساختاری مشرکان که دلیلی بر شرک خود ندارند، در معرض توییخ شدید و اعراض پیامبر (ص) از عادت ناپسندشان قرار می‌گیرند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۷۶/۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۰/۲۱۶؛ ابن عاشور، بی‌تا: ۱۹/۲۸۵).

این اهداف از طریق تکنیک التفات و رابطه‌ی آن با زاویه دید نسبت به ابعاد صحنه، حاصل می‌گردد. زمانی که سخن از خلقت آسمان‌ها و زمین و انزال آب از آسمان است، (بعد اول) ضمیر غایب به کار می‌رود و مخاطب (بعد سوم) در زاویه دور اما برابر گوینده و افعال خلقت و انزال قرار دارد. سپس در اندک فاصله‌ای با تعبیر «أَنْبَتْنَا» این زاویه به طرف گوینده - که ابتدا راوی سوم شخص (دانای کل) بوده و اکنون اول شخص است - کمتر می‌شود و شنونده قرابت بیشتری با راوی که در اصل فاعل این افعال است، احساس می‌کند و در رابطه با عدم توانایی خود در رویاندن و ایجاد باغ بهجت انگیز به اقرار می‌رسد (حری، ۱۳۹۰: ۳۲-۳۳).

در همین فضا، (با التفات به مشرکان) چرخیدن یکباره روی سخن به طرف مشرکان، توجه شنونده به بعد دیگری از صحنه جلب خواهد شد، که در آن مخاطب - که اکنون نسبت به خداوند احساس بندگی بیشتر و اقرار به یکتایی او دارد - شاهد رویگردانی خداوند از مشرکان و دور شدن آنان از خداوند سبحان می‌شود. تمام ابعاد این قصه، تأثیر عبرت انگیز شایسته‌تر و کامل‌تری بر مخاطب دارد تا برای خداوند که در افعال و ذات و صفات بی‌همتا است، شریک قائل نگردد.

همچنین در آیه شریفه «وَاللّٰهُ الَّذِي ارْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثْبِرُ سَحَابًا فُسُقْنَاهُ اِلَىٰ بَلَدٍ مَّيَّتٍ فَاحْيَيْنَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذٰلِكَ النُّشُوْرُ» (فاطر: ۹)؛ (و خدا همان کسی است که بادهای را روانه می‌کند پس [بادهای] ابری را برمی‌انگیزند، و [ما] آن را به سوی سرزمینی مرده رانندیم، و آن زمین را بدان [وسیله]، پس از مرگش زندگی بخشیدیم رستاخیز [نیز] چنین است). در این آیه خداوند تعالی با نسبت دادن ارسال بادهای و برانگیختن ابرها به طریق غیبت اختصاص این افعال به خودش را به خواننده متذکر می‌شود (زمخسری، ۱۴۰۷: ۱/۳؛ ۶۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴/۲۵۵). همزمان در همین کادر که مخاطب در زاویه دور از گوینده نظاره‌گر کمال حکمت بالغه الهی و قدرت ربّانی است بعدی دیگر از این منظره، مقابل دیدگان خواننده به طریق متکلم گشوده می‌شود که در آن این شنونده است که در فضای نزدیکتری به گوینده (خدا) قرار می‌گیرد و از آنجا که مشاهده فعل مانند مشاهده فاعل است، واضحت خود را مواجه با قدرت الهی می‌بیند. زیرا در اسناد فعل به متکلم نزدیکی بیشتری وجود دارد علاوه بر این دو فعل متکلم از افعالی هستند که برای مخاطب نسبت به دو فعل اول «اُرْسَلَ وَ تُثْبِرُ» قابلیت لمس و درک بیشتری دارد. از این جهت که انسان با این دو فعل الهی، بیشتر در ارتباط است و از آن سود مستقیم می‌برد. البته لازم به ذکر است که برخی تعبیر فعل «تُثْبِرُ» (به صیغه مضارع) را بر خلاف فعل «اُرْسَلَ» (به صیغه ماضی) نوعی التفات در افعال دانسته و این امر را در تصویر بدیع از قدرت الهی مزید بر آنچه گذشت، معرفی می‌کنند (درویش، ۱۴۱۵: ۳۲/۸).

#### ۴-۳- التفات از ضمیر متکلم به مخاطب

برخی محققان، برای این نوع از التفات تنها یک نمونه از قرآن ذکر می‌کنند و برای نوع عکس آن یعنی التفات از مخاطب به متکلم قائل بر این اند که خداوند هرگز به صیغه (مخاطب) با خود سخن نمی‌گوید. به عبارتی دیگر خداوند منزّه از آن است که خودش را تا جایگاه مخاطب و خطاب پایین آورد. لذا اگر نمونه‌هایی در این رابطه ذکر می‌شود یا با شروط التفات سازگار نیست<sup>۱</sup> و یا این که التفات در آن نه اسلوب خطاب به تکلم بلکه به اسلوب دیگری است<sup>۲</sup> (زرکشی، بی تا: ۳۱۷/۳). از طرفی وجود تساوی یا در نوسان بودن جایگاه متکلم و مخاطب مانع دیگری در این امر است زیرا تصور مخاطب و متکلم در آن واحد، ممکن به نظر نمی‌آید (طبل، ۱۴۳۱: ۱۲۶).

بنابراین در التفات از نوع ضمیر متکلم به ضمیر مخاطب تنها آیه «وَمَا لِي لَا اَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِيْ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ» (یس: ۲۲)؛ (آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده و همه شما بسوی

۱- اولین شرط التفات این است که ضمیر شخصی مورد استفاده می‌بایست به همان شخص یا شیئی اشاره کند که تغییر از آن مشروع شده باشد. بنابراین در آیه دوم سوره کوثر این شرط رعایت شده است. (إِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ، فَضَلْ لِرَبِّكَ وَ اَنْحَرْ) چرا که در این آیه ارجاع به یک چیز است و آن خداست. شرط دوم التفات این است که تغییر میان دو جمله غیر وابسته صورت پذیرد مانند آیه ۱۷ سوره فرقان: (يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَّ مَا يُعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَيَقُوْلُ اَنْتُمْ اَضَلَلْتُمْ عِبَادِيْ هٰؤُلَاءِ اَمْ هُمْ ضَلُّوْا السَّبِيْلَ) و شرط سوم بازگشت کلام به مسیر اصلی خود است (حری، ۳۳: ۱۳۹۰؛ فضیلت، ۱۳۸۷: ۲۶۵).

۲- مانند عبارت آغازین آیه ۲۱ سوره یونس: (وَ اِذَا اَدْعَا النَّاسُ رَحْمَةً مِنْۢ بَعْدِ رَحْمَةٍ مِنْۢ بَعْدِ صَرَاءِ مَسْتَهْتِمِهِمْ اِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِىْ اٰیَاتِنَا فَلِى اللّٰهِ اَسْرَعُ مَكْرًا اِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُوْنَ مَا تَمْكُرُوْنَ).



او بازگشت می‌یابید)، مورد استشهاد قرار می‌گیرد. در این آیه از «لَا أَعْبُدُ» به «إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» که در اصل باید «إِلَيْهِ أَرْجَعُ» می‌بود، التفات صورت گرفته است. این آیه بخشی از حکایت مردم شهری است که اهل آن رسولان توحید را انکار می‌کردند. راوی این قصه ابتدا - سوم شخص - خداوند است که آن را برای پیامبرش نقل می‌کند، تا این که گویی راوی از متن خارج می‌شود و مابقی داستان به قهرمان داستان (مؤمن با کمال یقین و تازه از راه رسیده) واگذار می‌شود. شخص مؤمن، ابتدا کافران را خطاب قرار داده و با استفهام انکاری ندای فطری آنان را به طریق تکلم فریاد می‌زند، سپس دوباره، به طریق خطاب به آنان باز می‌گردد و مسأله معاد را متذکر می‌شود. این انتقال سریع اما محسوس جایگاه کلام و زاویه دید، حس همراهی و همدلی بین دو طرف ایجاد می‌کند تا نصیحت خالصانه که همراه با حرص شدید از روی لطف برای هدایت است (طبل، ۱۴۳۱: ۱۲۶-۱۲۷) ضمن آگاهی بخشی و تحریک مخاطب و مستمع، تهدیدی به طریق تعریض و اندازی از انکار توحید و معاد نیز باشد (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۹۸/۱۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱۰/۴). زیرا در خلقت و فطرت، خود را مانند آنان (کافران) و آنان را مانند خود می‌بیند و آنچه برای خود می‌پسندد برای کافران نیز پسندیده می‌داند. این نوع سخن گفتن رودررو، این احساس را در مخاطب ایجاد می‌کند که گوینده، شخص نصیحت کننده (یا در اینجا قهرمان داستان) را از خود و خودش را از او بداند. لذا بسیار تأثیرگذار بر روح و روان مخاطب خواهد بود.

#### ۴-۴- التفات از ضمیر مخاطب به غایب

انتقال از مقام خطاب به مقام غیبت، در دیدگاه برخی مفسران دارای فوایدی چون خشم و تبعید می‌باشد، همچنان که در حالت عکس آن یعنی مقام غیبت به خطاب، رضا و تقریب از اغراض و فواید آن به شمار می‌آید (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۳۴/۱۷). مانند آیه شریفه: «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَكُمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنَّا لَنُنَجِّيَنَّاهُمْ مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَعَيْنَاكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (یونس: ۲۲-۲۳)؛ (او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند، تا وقتی که در کشتی‌ها باشید و آنها با بادی خوش، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [بناگاه] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می‌خوانند که: «اگر ما را از این [ورطه] برهانی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد. پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین بناحق سرکشی می‌کنند. ای مردم، سرکشی شما فقط به زیان خود شماست. [شما] بهره زندگی دنیا را [می‌طلبید]. سپس بازگشت شما به سوی ما خواهد

۱- این نوع سخن گفتن در زبان محاوره نیز با همین هدف اثرگذاری بیشتر و برانگیختن حس همدلی و عطف به کار می‌رود.

بود. پس شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهیم کرد».

برخی مفسران، التفات موجود در این آیه یعنی تغییر ضمیر از مخاطب در «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ...» به ضمیر غایب در «وَفَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ...» را برای مبالغه دانسته و معتقدند که خداوند خواسته حالت ناسپاسی طوفان زدگان را در حالت بازگشت به خشکی به دیگران بازگو نماید و تعجب ایشان را برانگیزد، و انکار و تقبیح آنان (کافران) را در پی آورد (زمخشری، ۱۴۰۷: ۳۳۸/۲). آنجا که خداوند می فرماید: «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» نعمت خود را از روی امتنان برای مخاطبان یادآوری می کند و از آنجا که این افراد، یعنی کسانی که در دشت و دریا در حرکت و سفر هستند از هر دو گروه مؤمن و کافر می توانند باشند، استفاده از روش خطاب، متناسب و دربرگیرنده همه می باشد، تا آن دسته که مؤمن و پارسا هستند، همچنان به شکرگزاری خود پایبند بوده، و آن دسته که کافر و خدا ناشناس اند، این نعمت خدا را به یاد آورند و از کفر خود دست بردارند. اما چون در ادامه، اشاره می شود که هنگامی که خداوند ایشان را از این حادثه نجات می دهد، باز هم آنان سرکشی خود را ادامه می دهند، در اینجا خداوند از روش خطاب به غیبت التفات نموده تا مؤمنان، مخاطب صدور چنین حالتی که در نهایت به سرکشی می انجامد، قرار نگیرند (اندلسی، ۱۴۲۰: ۳۳/۶؛ ابن عاشور، بی تا: ۵۴/۱۱).

درواقع، گوینده اصلی در این آیات، خداوند است و خطاب اصلی نیز متوجه پیامبر ﷺ می باشد. به واسطه این آیات، صحنه ای از قدرت الهی به نمایش در می آید که در آغاز گوینده خود را با عبارت «هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ...» با ضمیر غایب (زاویه دید به طرف خدا است)، معرفی می کند، سپس با ضمیر خطاب (كُنْتُمْ) حال مردمان هنگام سوار شدن به کشتی را که بیانگر حالت حضور و یاد خدا است، تبیین می نماید؛ چرا که آنان از مرگ و طوفانی شدن احتمالی دریا در هراسند (سیوطی، ۱۴۲۱: ۱۵۷/۲). اما زمانی که سوار بر کشتی می شوند ضمیر از مخاطب به غایب تغییر می یابد و زاویه دید خواننده نیز به طرف کشتی نشینان با چرخشی ناگهانی عوض می شود، به طوری که خود را یکی از سرنشینان می بیند. در این حال، همگی از حرکت روان و آرام کشتی با بادی خوش، مسرورند و از یاد خدا غافل می شوند (این غفلت با دور شدن زاویه دید از خدا به واسطه تغییر ضمیر سازگاری دارد به طوری که حتی فضای سخن از شناخت خدا دور شده به شرح حال مسروران در کشتی می رسد). اما ناگهان طوفان و حمله امواج بر این آرامش می تازد تا گرد غفلت از دل آنان بزدايد و دست به سوی قادر متعال دراز کنند؛ «لَئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» آن گاه زاویه دید که اکنون رو به پایین است با استجاب دعاى آن ها به طرف بالا (خدا) می رود و آن ها خود را نجات یافته می یابند.

در عین حال، این تغییر ضمیر برای مخاطبانی که ممکن است هرگز به دریا نرفته باشند، این امکان را فراهم می کند که خود را در صحنه، حاضر یابند و با مقایسه ی رفتار طوفان زدگان

پیش و پس از بلا و مصیبت، چاره ای برای رفتار احیاناً دوگانه خود بیابند (حری، ۱۳۹۰: ۳۴). مثال دیگر التفات از ضمیر مخاطب به غایب در سوره مبارکه آل عمران است آنجا که می‌فرماید: «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ» (آل عمران: ۹)؛ (پروردگارا، به یقین، تو در روزی که هیچ تردیدی در آن نیست، گردآورنده [جمله] مردمانی. قطعاً خداوند در وعده [خود] خلاف نمی‌کند). در این آیه، برخلاف آیه پیش از آن «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (آل عمران: ۸)، از اسلوب خطاب «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ» به اسم ظاهر - در حکم غایب است - در انتهای آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ» عدول شده است. در واقع بازگشت کلمه «الله» بجای «إِنَّكَ» جهت اظهار عظمت وعده‌های الهی بویژه وعده‌ی روز هولناک قیامت است، که فراگیر است و تنها مختص عده‌ای قلیل و خاص، چون راسخان نیست. زیرا الوهیت که از اسم اعظم «الله» فهمیده می‌شود حکمی عام دارد (عکبری، بی تا: ۷۳/۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۸۸/۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۰/۳). بنابراین مخاطبان که با دعاکنندگان همراه می‌شوند این وعده‌ها را از خود دور نمی‌پندارند.

#### ۴-۵- التفات از ضمیر متکلم به غایب

مانند التفات در آیات شریفه‌ی: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ. الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. وَلَقَدْ نَعَلِمُ إِنَّكَ وَبِضِيقِ صَدْرِكَ بِمَا يَقُولُونَ. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (حجر: ۹۵-۹۹)؛ (ما مسخره‌کنندگان را از تو باز می‌داریم. آنان که با الله خدای دیگر قائل می‌شوند. پس به زودی خواهند دانست و می‌دانیم که تو از گفتارشان دل‌تنگ می‌شوی. به ستایش پروردگارت تسبیح کن و از سجده‌کنندگان باش و پروردگارت را بپرست، تا لحظه مرگت فرا رسد). در این آیات خداوند ابتدا به صیغه اول شخص جمع (متکلم مع الغیر) سخن می‌گوید. «إِنَّا كَفَيْنَاكَ» تا قوت قلب پیامبر باشد و غم و غضب را از ایشان دور کند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۵۹۱/۲). سپس به صیغه غیبت عدول می‌کند و اسم خاص «الله» (مع الله) را به جای ضمیر متکلم بر می‌گزیند و در ادامه‌ی آیات، دوباره به همان اسلوب تکلم «وَلَقَدْ نَعَلِمُ» باز می‌گردد.

موضوع و محوریت آیه در جمله «إِنَّا كَفَيْنَاكَ» ضمیر «نا» است اما در آیه بعد (مستهزئین) محور بر خبر دادن قرار می‌گیرد و ضمیر «نا» جای خود را به «الله» که هم اکنون حکم صیغه‌ی غایب را دارد و محوریت خود را از دست داده، می‌دهد. این تغییر کانونی و عدم حفظ موضوع، موجب تغییر ابعاد و زوایای دید در کادری که الله، مستهزئین و پیامبر حضور دارند، می‌گردد (حری، ۱۳۹۰: ۳۱).

زمانی که ضمیر متکلم است «إِنَّا كَفَيْنَاكَ» مخاطب نسبت به جانب «الله» نزدیکی بیشتری احساس می‌کند و «مستهزئین» را در نمای دورتری از صحنه می‌یابد. پس از آنکه ضمیر «نا» به اسم ظاهر «الله» تغییر جهت می‌دهد، این تمسخرکنندگان هستند که در نمای نزدیکتر

به مخاطب، ظاهر می‌شوند، گویی که مخاطب از دید آنان به صحنه دعوت پیامبر (ص) می‌نگرد که از دعوتش سخت رویگردانند، بلکه همچنان شرک می‌ورزند و دعوت پیامبر را به مسخره می‌گیرند و قلب رسول خدا نیز از این برخورد به تنگی می‌گراید. لذا خداوند در این آیات با تغییر ضمائر - در خطاب به پیامبر ضمیر «نا»، ولی در توصیف حال مسخره کنندگان با اسم ظاهر - رابطه نزدیک خود با پیامبر (ص) را ترسیم می‌کند و میزان همدلی را بالا می‌برد. و اعراض از مستهزئین را با صیغه‌ی غایب به نمایش می‌گذارد و این پیام را به مخاطبان انتقال می‌دهد که هرکس برای خدا شریک قائل شود، به وادی مسخره کنندگان می‌رسد. در نتیجه از او دور و از پرتو الطاف الهی محروم خواهد گشت.

صورت دیگر در این مقام، آیات شریفه‌ی ای از سوره انبیاء است: «وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» \* وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ \* وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ \* وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» (انبیاء: ۳۱-۳۳)؛ (و در زمین کوه‌هایی استوار نهادیم تا مبادا [زمین] آنان [مردم] را بجنباند، و در آن راه‌هایی فراخ پدید آوردیم، باشد که راه یابند. و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم، و [لی] آنان از [مطالعه در] نشانه‌های آن اعراض می‌کنند. و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است. هر کدام از این دو در مداری [معین] شناورند و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی [در دنیا] قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی آنان جاویدان اند؟).

در تبیین علت عدول از ضمیر متکلم «جَعَلْنَا» به ضمیر غیبی «خَلَقَ» در این آیات می‌توان گفت: هدف، ارائه دو استدلال متفاوت در رابطه با مشاهده نشانه‌های هستی است که دلالت بر قدرت خداوند سبحان دارد. استدلال حسی که همواره حاضر و قابل مشاهده است، در دو آیه اول به طریق متکلم آمده اما استدلال عقلی در این خصوص به طریق غیبی (خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) که پوشیده از دیدگان غیر مسلح است، ذکر گردیده است. این تناسب و همسازی بین اسالیب مذکور و استدلال‌ها به وسیله تفاوت و تعویض در ضمیر اتفاق می‌افتد. به خاطر تفاوت میان مشاهدات محسوس (رَوَاسِيَ، سُبُلًا، السَّمَاءَ وَ سَقْفًا مَحْفُوظًا) و مشاهدات نامحسوس (كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) ابتدا خداوند اموری که حس دیداری بیننده را تحریک می‌کند آورده و مستقیماً به خود نسبت می‌دهد، سپس به امور مخفی می‌پردازد (طبل، ۱۴۳۱: ۱۲۱-۱۲۲).

وقتی امور محسوس با ضمیر متکلم آورده می‌شود، خواننده ارتباط نزدیکتری با گوینده حس می‌کند و همانطور که به آیات و نشانه‌های الهی می‌نگرد، قدرت خالق نیز برایش تداعی می‌گردد و این بوسیله نزدیک شدن زاویه دید به سمت خداوند است. اما با چرخش ضمیر به غایب عظمت و بزرگی خداوند بیش از پیش تداعی شده و این بار نه فقط چشم‌ها بلکه عقل‌ها را نیز متحیر می‌سازد.

## نتیجه‌گیری:

هریک از انواع صنعت التفات، جدا از کارکردها و فواید عام، دارای نکته‌ها و ظرایف دقیق هنری در آیات قرآن می‌باشند که تدبّر و تأمل در هر یک از شواهد آنها، می‌تواند پرده دیگری از اسرار آیات قرآن بردارد. برای نیل به این مقصود می‌توان از معانی و کارکردهایی که مفسران و علمای بلاغت، نقل نموده‌اند، بهره جست.

التفات به عنوان سبکی گوینده محور، پریسامدترین نوع تغییر در زاویه دید یا دوربین در قرآن محسوب می‌شود، که در انتقال پیام، ساختاری متفاوت از ساختار عادی کلام را دنبال می‌کند. تغییر زاویه دید که به دنبال آن تغییر موضوع را نیز به دنبال دارد در حقیقت در ارتباط با تغییر معارف و ضمایر، پدید می‌آید. بنابراین تغییر این شاخصه از التفات می‌تواند در دوری یا نزدیکی مخاطب به گوینده یا عناصر تصویری آیات و در نهایت میزان همدلی و همراهی و حضور فعال او در صحنه، به نحو شایسته اثرگذار باشد.

پس از بررسی نمونه‌هایی از آیات قرآنی در این نوشتار، می‌توان نتیجه گرفت که خداوند هر جا قصد داشته، عظمت خود را بیان نماید، از ضمیر غایب بهره برده و زمانی که می‌خواسته، رابطه خود را با مخاطب تقریب بخشد، اسلوب تکلم و خطاب را به کار برده است. ضمیر مخاطب، بر اظهار بندگی و استعانت، دلالت واضح‌تری دارد. علاوه بر آن در فضای توییح و سرزنش، کارا تر است. اسلوب التفات، صحنه متصور در خیال خواننده را از حالت تک بعدی به چند بعدی تبدیل نموده و با دورسازی یا نزدیک سازی پی در پی به هر یک از ابعاد صحنه، موجبات تازگی و انگیختن مخاطب جهت تأثیرپذیری عمیق تر از آن را فراهم می‌سازد.

با مطالعه دقیق این گونه اسلوب‌ها در قرآن کریم، شاید بتوان به اصول و قواعدی مبنی بر تبدیل یک تصویر نقش بسته در ذهن و خیال، به تصویری قابل مشاهده برای مخاطب پی برد و اینکه چگونه یک متن با تغییر به جا و به هنگام از اسلوبی به اسلوب دیگر که هماهنگ با مفهوم مورد نظر است، قادر خواهد بود در خلق نمایی حقیقی از صحنه‌های تاریخی و ذهنی، رسا و گویا باشد.

## منابع و مأخذ:

- «قرآن کریم» (ترجمه محمد مهدی فولادوند).
- آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق): روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، (تحقیق علی عبدالباری عطیه). بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن اثیر، علی بن محمد (بی تا): المثل السائر، بی جا: بی نا.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر (بی تا): التحریر و التنویر، بی جا، بی نا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق): لسان العرب، بیروت: دار صادر.
- امین شیرازی، احمد (بی تا): آیین بلاغت، بی جا: بی نا.
- اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق): البحر المحیط، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق): أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جواهری، محمد حسین (۱۳۸۸ش): درسنامه ترجمه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حرّی، ابوالفضل (۱۳۹۰ش): بررسی شگرد قرآنی التفات در پرتو ساختار اطلاعات گفتمان، فصلنامه پژوهش های زبان و ادبیات تطبیقی، شماره ۴.
- خطیب قزوینی، جلال الدین (۱۴۲۵ق). الايضاح فی علوم البلاغه، (تحقیق و تعلیق غرید الشیخ محمد و ایمان الشیخ محمد. بیروت: دارالکتب العربیه.
- درویش، محیی الدین (۱۴۱۵ق): إعراب القرآن و بیانه، سوریه: دارالارشاد.
- رحمانی، هما و عبدالله رادمرد (۱۳۹۱ش): بازنگری معنایی در «التفات» بلاغی و اقسام و کارکردهای آن، مجله جستارهای ادبی، شماره ۱۷۶.
- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله (بی تا): البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: المکتبه العنصریه.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق): الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی.
- سکاکی، یوسف بن ابی بکر (بی تا): مفتاح العلوم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۲۱ق). الإیتقان فی علوم القرآن، بیروت: دارالکتب العربی.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبل، حسن (۱۴۳۱ق): أسلوب الالتفات فی البلاغه القرآنیة، القاهرة: دارالإسلام.
- طبیبیان، حمید (۱۳۸۸ش): برابری علوم بلاغت در فارسی و عربی، تهران: امیر کبیر.
- عاملی، علی بن حسین (۱۴۱۳ق): الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز. قم: دارالقرآن الکریم.
- عکبری، عبدالله بن حسن (بی تا): التبیان فی إعراب القرآن، عمان - ریاض: بیت الأفكار الدولیه.
- فائز، قاسم (۱۳۸۸ش): علوم البلاغه مع تمارین قرآنیة، تهران: سمت.
- فخررازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق): مفاتیح الغیب. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- فراء، یحیی بن زیاد (بی تا): معانی القرآن. مصر: دارالمصریه.
- فضیلت، محمود (۱۳۸۷ش): زیباشناسی قرآن. تهران: سمت، کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- فیومی، احمد بن محمد (بی تا): المصباح المنیر. بی جا: بی نا.